

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض شد بعد از بیان کلمات مخصوصا این دو بزرگوار مرحوم نائینی و آقاضیا، عرض کردیم آنی که مرحوم نائینی فرمودند فعلا مشهورتر در حوزه هاست و این که فرق بین تعارض و تزاحم مخصوصا فرع در جایی که هر دو اطلاق باشد، تعارض بر می گردد به مقام تشریع و تزاحم بر می گردد به مقام امتثال مثلا اگر اکرم العالم بود و لا تکرّم الفاسق بود در عالم فاسق این ها تعارض پیدا می کنند چون به تشریع بر میگردد، نمی دانیم شارع کدام یکی را قرار داده، این را اصطلاحا اسمش را تعارض گذاشتند اما اگر گفت ازل النجاسة و صلّ این در مقام تشریع شبهه ای ندارد، مکلف نمی تواند جمع بکند، در مقام امتثال جمع بین ازاله و صلوتین می کند و لذا باب تزاحم است و برای باب تزاحم همین طور که خواندیم متن عبارت مرحوم نائینی، مرحوم نائینی پنج تا مرجح برای باب تزاحم آورده و بعد مرجحاتی برای باب تعارض است که ان شا الله بعد خواهد آمد، این خلاصه مبنائی بود که این آقایان داشتند، البته عرض کردیم مرحوم آقاضیا اشکال داشت که اگر مشکل به عجز برگردد طبق مبانی شما که قدرت شرط تکلیف است پس این دو تا تکلیف نیستند، یکی است، این دیگه با آن مبانی و با آن حرف ها و مقام امتثال این جور در نمی آید، یکیش است آن وقت لذا ایشان فرمودند در حقیقت تزاحم بر می گردد به مقام اغراض، می دانیم مولی غرض دارد و غرض مولی تام است، مثلا غرض مولی هم به نماز است و هم غرض مولی هست به ازاله نجاست، آن وقت در این جا برای تحصیل غرض مولی این راه ها را می رویم که مثلا بدل دارد یا ندارد، اگر بدل دارد آنی که بدل دارد انتخاب می کنیم، آنی که بدل ندارد انتخاب نمی کنیم و هلم جرا و لذا ایشان تعبیرشان به نتایج تزاحم بود نه به مرجحات تزاحم، حرف آقاضیا را هم خواندیم خلاصه اش را عرض کردیم که روشن بشود.

آن چه که به ذهن این حقیر سراپا تقصیر رسید عرض کردیم به ذهن ما می آید که تعارض جایی باشد که اختلاف بین دو دلیل به لحاظ ادبیات قانونی باشد که مثلاً یکیش عام و خاص، بینشان عموم و خصوص من وجه است یا تباین است الی آخره، تعارض آن جایی است که دو دلیل با همدیگه به لحاظ لفظی مشکل دارند اما تزاحم جایی است که اطلاق دو دلیل با هم مشکل پیدا می کند به حیثی که اطلاق یک دلیل فی نفسه مشکل ندارد، وقتی با اطلاق دلیل دیگه مقایسه شد مشکل دارد و به این جهت هم فرقی نمی کند، تزاحم هم باید به تشریع برگشت، نه این که مربوط است به مقام امتثال و عرض کردم دنباله این هم بعضی ها آمدند گفتند نه درست است مقام امتثال، اصلاً این جا مربوط به شارع نیست، مقام امتثال صد در صد در اختیار عبد است، طبق این تصویری که ما عرض کردم خیر آن هم مربوط به تشریع است، به تشریع بر می گردد یعنی اشکال اساسی سر مسئله دو تا اطلاق است، با این اطلاق چکار بکنیم؟ حکم ثابت است، ازاله نجاست ثابت است، مسئله صلوٰه هم ثابت است، هر کدام هم اطلاق دارند به لحاظ هایی که شک می کنند ثابت است، اطلاقشان نسبت به یکدیگر محل کلام است، ازاله واجب باشد حتی جایی که صلوٰه است، صلوٰه واجب باشد حتی جایی که ازاله، این محل کلام ملاحظه این قسمت و این ملاحظه را باید با مراجعه به شواهد خود شرعی حلش کرد، این که دو تا اطلاق با همدیگه جمع نمی شوند این به لحاظ ادله شرعیه باید نگاه کرد به لسان دلیل و در این جهت، جهات مختلفی وجود دارد پس اگر نکته تنافی به خاطر دلیل لفظی باشد این را اصطلاحاً اختلاف یا تعارض می گوئیم، اگر تنافی دو حکم به لحاظ اطلاق کل به لحاظ آخری باشد این جا را اسمش را تزاحم می گذاریم.

پرسش: این ارتباطی به مبنای شما در امکان اجتماع امر و نهی پیدا نمی کند؟

آیت الله مددی: چرا دیگه آن جا را هم حل می کند دیگه و این مسئله به نظر ما از همان قرن دوم مطرح شد یعنی آنی که اساساً مطرح شده بود بین علمای اصول این بود که تزاحم را هم به تشریع بر می گردانند، فقط نکته اش این بود، خوب دقت بکنید، برای مثال تزاحم مهم ترین مثال وجوب و حرمت بود، وجوب و استحباب هم می شد، وجوب و کراهت هم می شد، اما وجوب و حرمت این شدیدترین مثال بود و لذا آمدند بحث کردند که اگر وجوب باشد و حرمت مثل صلوٰه در دار غصبی یا در لباس غصبی یا صلوٰه در

حریر اصلا، حالا غیر از غصبی، لا تلبس الحریر، نهی عن لبس الحریر، نهی عن الحریر، حالا اگر در نماز با این که لبس حرام ممنوع است و حرام است نماز خواند با حریر، آیا نماز او درست است یا نه؟ یعنی نه نماز، حالا بحث نماز که جای خود، این جا این بحث را مطرح کردند و نتیجه این بحث این شد یعنی از همان اول عرض کردیم انحای مختلفی بحث شد، و در اول کار بیشتر جهات لفظی مطرح بود، مثلاً نهی عن الحریر این مطلق است، شامل صلوٰه هم می شود، اما اقم الصلوٰه مطلق نیست شامل حریر نمی شود، اقم الصلوٰه معنایش این نیست در همه لباس ها نماز بخوان حتی حریر، اصلاً اقم الصلوٰه همچنین معنایی ندارد، اقم الصلوٰه یعنی خود نماز اما لا تلبس الحریر، نهی عن الحریر این مطلق است، شما حریر را بپوشید فرض کنید بنشینید کتاب مطالعه بکنید، حریر بپوشید بنشینید مثلاً بخوابید، حریر بپوشید غذا بخورید، تمام این ها ممنوع است، حریر بپوشید غذا بخورید آن هم ممنوع است، آن اصلاً گفتند، روشن شد؟ این دیگه از همان اول، البته مسائل دیگری هم مطرح بود مسئله امر به شیء مقتضی نهی از ضدش است آن هم مطرح شد که من توضیح دادم، توضیحاتش طولانی است دیگه، حالا این جا وارد بحث نشویم و آن نکته اساسی فهم شریعت بود، اصولاً این تصور نبود که در این جور جاها مسئله مسئله مقام امتثال است، این تصور که اطلاق فرض بشود این اطلاق، این بیشتر از قرن پنجم ششم با آمدن متکلمین به اصول درست شد و این مطلب تا زمان ما در شیعه ماند یعنی ما اصلاً در کتاب های اصولی ما در عالم تشیع اصلاً از این راه وارد شدیم، این اطلاق دارد، آن اطلاق دارد، حالا جایی که بشود جمع کرد یا نشود جمع کرد آن بحث دیگری است، آیا به اطلاق این عمل بکنیم یا نکنیم؟ به اطلاق آن دلیل نهی عمل بکنیم یا نکنیم؟ لذا آمدند عده ایشان گفتند بله این دو تا اطلاق دارند و لذا هم درست است، نماز درست است، امر نمازی هم هست، نهی غصبی هم هست، به هم سرایت هم نمی کنند، چرا؟ چون این مقامی که این دو تا با همدیگه جمع شدند نماز در مکان مغضوب این در ظرف امتثال پیدا شد، ظرف امتثال نمی تواند بیاید در مقام تشریع قید بزند، خلاصه بحث این است، این در ظرف امتثال پیدا شد، آن مسئله ازاله هم این بحث مطرح شد که با ازاله غیر از حالا این جهتی که ازاله با صلوٰه جمع نمی شود عجز دارد، یک مسئله دیگری که اگر گفت ازل النجاسة معنایش این است که لا تصل، تدریجاً آمدند گفتند نه آقا معنایش لا تصل نیست، معنایش این است که امر به صلوتی نداریم، تدریجاً آمدند گفتند نه آقا

.....

اصلا چرا امر به صلوتی نباشد، این در مقام امتثال است، امر به صلوتی هست شما فقط باید تقدیم بکنید آنی که اهم است که ازاله باشد، حالا اینی که باید تقدیم بکنید اهم را، تقیید می زند بعضی ها می گفتند و بعضی ها می گفتند تقیید نمی زند، اگر تقیید زد نماز باطل است، اگر تقیید نزد نماز هم درست است، دقت کردید؟ یعنی بحث ها روی همدیگر انباشته شد و بحث ها از چهره های مختلف پس در حقیقت آن نکته اساسی در باب تزاحم این بود به نظر ما، این نبود که این مقام امتثال و عجز و عجز اتفاقی، این حرف هایی که گفتیم، خود ما گفتیم اما انصافا ربطی به این بحث ندارد، بحثش راجع به این بود دو تا حکم را نگاه می کردند، نه دو تا دلیل را، این دو حکم آیا اطلاق دارند؟ طبعاً وقتی که می خواستند اطلاق را حساب بکنند به مراجعه دلیل هم می کردند، طبیعتاً این طور بود، لسان دلیل را نگاه می کردند اما به استثنای این جهت وارد آن بحث می شدند

پرسش: در جاهایی که تزاحم به خاطر یک دلیل است چی؟ مثلاً انقذ الغریق، آن دو تا را نمی خواهند با هم نجات بدهند، این موارد را هم موارد تزاحم گرفتند یک دلیل هم بیشتر نداریم، اطلاقین ندارد که بخواهیم بگوییم.

آیت الله مددی: آن به خاطر این که قدرت بر یکی دارد یکیش را گرفتند

پرسش: مقام امتثال گرفتند

آیت الله مددی: نه ربطی به بحث یعنی انقذ الغریق اطلاق دارد، نسبت به خودش که دو تا اطلاق تصویر نمی شود، انقذ الغریق الان می رود چون اگر می تواند هر دو را نجات بدهد بله هر دو را نجات می دهد

پرسش: نمی تواند چه؟

آیت الله مددی: به اصطلاح این اطلاق بحث اطلاق نیست، انقذ الغریق، اولی را نجات داد، تا آمد دومی را نجات داد مرد، خب دیگه چکار بکند؟

پرسش: پس باید تفصیل بدهیم

آیت الله مددی: نه بحث، اولاً این جا بحث اطلاق دلیل، اولاً این جا دو تا دلیل نیست که نسبت این دو تا را با هم حساب بکند، مثل صلّ و انقذ الغریق این جا، اگر فرض کنید نماز خواند و انقاذ غریق نکرد و مرد، آقایان متاخر ما می گویند از باب ترتب نمازش درست است مثل این که ازاله نجاست نکرد و نماز خواند، آن جا هم گفتند از باب ترتب، ما عرض کردیم انصافاً هر دو محل اشکال است مخصوصاً این اولی که انقاذ غریق باشد، به این ترتب نه، حالا ممکن است ما از لسان دلیل این طور بفهمیم که ازل النجاسة یک اطلاقی که بخواهد جلوی صلوة را هم بگیرد ندارد یعنی این طور نیست که موجب تقیید دلیل صلوة بشود، همچنین اطلاقی را خودش ندارد.

پرسش: انقذ غریق هم منحل می شود

آیت الله مددی: انقذ الغریق منحل می شود اما، اولاً انحلال که محل کلام بود در خطابات قانونی نه، بر فرض هم بشود آن دارد انقاذ می کند، اگر هر دو را می تواند انجام بدهد خب هر دو را انجام باید بدهد اما وقتی یکی است این جا طبق همان قاعده ای که گفتیم عجز عذر است، معذور است این کار را نکرده، نه انحلالی قائل هستیم نه این مشکلاتی که شما فرمودید.

پرسش: تکلیف را هم شما مشروط به قدرت نمی دانید

آیت الله مددی: نه، عجز و مانع

پرسش: الان دو نفر هستند که هر دو غرق می شود، یکیش مومن است و یکیش کافر است، یک نفر مومن است و یک نفر کافر است، هر دو دارند غرق می شوند، این هم یک نفر را می تواند نجات بدهد

آیت الله مددی: خب آن به خاطر حفظ جان مومن یعنی اطلاقاتی که حفظ جان مومن دارد

پرسش: خب می گوئیم همان ملاک است دیگه

آیت الله مددی: می دانم این به خاطر دلیل دیگه، غیر از انقاذ است، این جا ایمان بهش اضافه شده، قید ایمان، نکته دیگری بوده

آن وقت من عرض کردم در بحث تعارض یا در بحث تزاحم و در بحث حجیت اصولا این نکته ای را که عرض کردم یک مختصری هم توضیح بدهم، عرض کردم آن بحث اصولی اصولا این طوری است چه در بحث تعارض و چه در بحث اصل حجیت چون عرض کردیم خوب دقت بکنید در مباحث خبر دو بخشش در اصول آمده، یک مقدار دیگریش مثلا اقسام خبر و اینها را در درایة گذاشتند، دو بخش خبر در اصول آمده، یکی اصل حجیت خبر، این در اصول آمده و یکی قاعده کلی در باب تعارض خبر که این هم در اصول آوردند، عرض کردم این تعارض در حقیقت شامل تزاحم هم می شود یعنی قاعده کلی در تعارض و تزاحم، این دو بحث.

در هر دو بحث بین علمای اسلام به طور طبیعی، حالا آن غیر طبیعی هایش کنار باشد، به طور طبیعی دو نحوه بحث است، خوب دقت بکنید! یک: آن چه که وحی مباشرتا وظیفه داده، چه در حجیت و چه در تعارض، آن چه که وحی مباشرتا، مراد ما از وحی یعنی یا در آیات مبارکه یا در روایت یا در سنت پیغمبر وظیفه ای در این جهت آمده، چه در بحث اصل حجیت و چه در بحث تعارض و دوم آن چه را که عقل درک می کند، البته عقل در این جا نه عقل مستقل از شریعت، حالا اسمش را بگذارید عقل متنور به وحی مثلا یا همین طور که در نج البلاغة آمده و ابتعث الله النبیین لیشیر دفائن العقول، اصلا کار انبیاء این است که آن دفین ها و گنجینه های عقل را، عقول را ظاهر بکنند، این اسمش شده دفائن عقول، اگر این عقل در این جا یک مجموعه ای است از عقل نظری، عقل عملی، وجدان، سیر عقلانی، سیر متشرعه، متشرعه اسلامیین و متشرعه مذهب، یک مجموعه این ها مراد ما عقل است، مراد ما از عقل این نیست که شما مثلا بیاوید بگویید فلان روایت را بر اساس همان بحث های تاریخی نگاه می کنید، این همین نظری که الان غربی ها به روایات ما دارند. خب دیدم بعضی هایشان نوشتند که روایات کلا باطل است، خب اگر از آن نگاه، نگاه بکنند کلا حکم به بطلان می کنند.

به هر حال این دو تا پس دو نکته شد، یکی به لحاظ مباشرتا وحی دخالت بکند، یکی این که نه با عقل به معنای جامع، حالا من تعبیر دیگری یا دفائن العقول بخواهیم در بیاوریم، عرض کنم که نسبت به مقام حجیت مشهور اهل سنت این اند که وحی مباشرتا دخالت می کند، إن جأئکم فاسقٌ بنباء فتبینوا یعنی خبر عادل را قبول بکنند، این ها معتقدند وحی مستقیما دخالت کرد، البته اهل سنت عرض کردم این یک تحلیلی است که بنده عرض می کنم، نه در کتاب خود آن ها آمده نه دیدم کس دیگری از این جدید ها بگویند، اهل

سنت نوشتند خبر صحیح خبری است که یرویه عدل ضابط، حالا کلمه ضابط را ظاهرا اضافه کردند، حالا ظاهر آیه مبارکه عدل است، عن مثله إلى آخر الاسناد من غیر شذوذ و لا علة، نه شاذ باشد نه معلول، معلول یعنی بیمار، یعنی آفت زده، آفت زده هم نباشد، خبر آفتی نداشته باشد، نه آفتی داشته باشد نه شذوذ داشته باشد، انفراد داشته باشد، این دو کلمه ای که شذوذ نباشد و انفراد نباشد این در آیات نیامده، در روایات عن رسول الله هم نیامده، لذا اگر ما بخواهیم تحلیل بدهیم این جور باید بگوییم این دو قید را این ها با این عقل، عقل به معنای جامع اضافه کردند، آن چه که ما الان از قرآن یعنی وقتی با آن ها صحبت می شود با قرآن فقط عدالت است، یعنی ظاهر آیه مبارکه، کلمه ضابط را هم این عقل به معنای جامع اضافه کردند، کلمه من غیر شذوذ و لا علة را هم به این جهت و إلا اگر ما باشیم و مستقیما وحی فقط توش عدالت است، عرض کردیم از زمان علامه هم این تعریف در شیعه آمد لکن به این عنوان، کل ما یرویه عدل امامی عن مثله إلى آخر الاسناد، این در حقیقت طبق این تعریف تماما از وحی گرفته شده، چون عدل که عدل است، چون امامی هم که اضافه کردند اشاره به این که غیر امامی عدل نیست پس دیگه هیچی از عقل بهش اضافه نکردند، دقیقا مستقیما از وحی گرفتند پس مراد ما این که می گوییم در بحث حجیت از وحی مراد این است مثلا در روایت دارد فاسمع له و اطعه فإنه ثقة المامون، بعضی ها قائل هستند به حجیت خبر ثقة از تعبد به این روایت است که خیلی هم صحیح است، صحیح اعلائی هم هست، روایتی که راجع به عمروی و ابنه، این قسمتی است که مربوط به خود عمروی است. خب اگر این جور شد آنی که در وحی آمده به ما گفته ثقة مامون نه عدل، ثقة ای که مامون باشد، علیک بزکریا ابن آدم المامون علی الدین و الدنیا، این ثقة ای که مامون است، خب عده ای هم هستند قائل هستند مثل آقای خوئی که این را ما به سیره عقلا یعنی مستقیما وحی نیست، آن هم ثقة دیگه، توش مامون ندارد، خبر ثقة، لکن معتقدند وحی این را امضا کرده، حالا پس یا مستقیما وحی وارد شده یا این مبانی در ذهنتان باشد، یا وحی آن را امضا کرده، عده ای هم مثل علمای اخباری ما به خاطر آن روایتی که از امام جواد هست، حدثوا بها فإنها حق، می گوید کتاب ها را از زیرزمین در آوردی دوران تقیه بوده، شدید بوده، حضرت می فرماید طبق این روایت حدثوا بها فإنها حق لذا این ها قائل شدند هر خبری که در یکی از کتب مشهور اصحاب باشد حجت است، پس این هم وحی است، خوب دقت کردید؟ این چند تا مبنا،

البته یکی از مبانی هم کسانی که قائل بودند، ایشان هم چون اشاره فرمودند خبری که مطابق با کتاب و سنت است حجت است تعبداً یعنی باید یک شاهد یا دو شاهد از کتاب و سنت روی آن خبر باشد، این مبنا هم به عده ای، به بعضی از قدما نسبت داده شده، این هم به خاطر روایاتی که علیه شاهد او شاهدان من کتاب الله که این روایت یک مقدارش هم سابقاً در بحث حجیت متعرض شدیم، یک مقدارش هم در بحث تعارض، این کاملاً به نظرم روشن شد

بخش دوم بخش عقل است، عقل به این معنای جامع، مثلاً در این بخش دوم عقل شاید ظواهر عبارات مثل صدوق این باشد، خبری حجت است که مشایخ قم مثلاً آن را قبولش بکنند، مشایخ طائفه قبول بکنند، این دیگه وحی نیست، این خود ایشان یا افراد دیگری که قائل هستند که خبری حجت است که مجموعه شواهد چه شواهدی از کتاب باشد، سنت باشد، از وثاقت راوی باشد، از بیان مصدر باشد، یک مجموعه شواهدی را جمع می کنیم اگر آن مجموعه شواهد بود این خبر حجت است، ما همچنین تعبیری را در وحی نداریم، در لسان روایت نداریم، این را در حکم عقلی که متنور به وحی است نتیجه گیری می کند پس در بحث حجیت هم دو مبنا کلی شد، یک مبنا که می گوید وحی دخالت کرده و معیار قرار داده و گفته خبری که واجد این شرط باشد حجت است و إلا فلا و لذا هم عرض کردیم ما این اواخر که درس مرحوم آقای خوئی می رفتیم ایشان دیگه کمتر تعبیر می کرد صحیح است، حسن است، موثق است، معتبر است، چون ایشان معتقد شد خبری که راویش ثقة باشد این معتبر است، خبر یا ادله حجیت شاملش می شود یا ادله حجیت شاملش نمی شود، شاملش شد می شود معتبر است، نشد می شود غیر معتبر، دیگه این تقسیم بندی حسن است و صحیح است و موثق است نمی خواهد، ایشان بیشتر دنبال همین است، تدل علیه معتبره فلان، چرا؟ چون ایشان دلیلی بر حجیت گرفتند، آن دلیل بر حجیت عبارت از آن وثاقت راوی، البته ایشان دلیل بر حجیت تعبدی را ابتدائاً سیره عقلاً گرفتند، بعد شارع آن را امضا کرده پس باز به وحی برگشت، در کلمات آقایان دیگه که الان برایتان عرض کردیم وحی مستقیماً دخالت کرده، حتی در مثل بعضی ها که قائلند به این خبر فاسمعه له و اطعه فإنه الثقة، تعلیل آورده، این جا وحی مستقیماً دخالت کرده، ربطی به مسئله سیره عقلاً نیست، خب تا این جا روشن

پس در بحث حجیت خبر این بحث مطرح شد که اگر قائل به حجیت شدیم خبر در مقابل این اقوال یک قول هم بود که ما خبر را حجت نمی دانیم کلا و باید برگردیم اساسا به شواهد، کلا اصلا و مهم ترین شاهد هم به اصطلاح یکی است و آن تلقی اصحاب ما به قبول، تلقی امامیه به قبول، این شواهد دیگر مصدر، این ها هیچ کدامش ارزش ندارد و لذا خبر هم در این مبنا می شد دلیل لبی اصلا، خبر یک مبنا هم دیگه الان مخصوصا به قول امروزی ها نسل روشنفکر مذهبی که اصلا خبر را می برد روی معیار های تاریخی و علمی و کار اصلا به این حرف ها کلا ندارند، غرض این است که این را خوب دقت بکنید این مجموعه این تفکر در بحث حجیت.

در بحث تعارض خوب دقت بکنید، در میان اهل سنت تا آن جایی که من دیدم هیچ نکته ای وجود ندارد که وحی دخالت مستقیم کرده یعنی هیچ روایتی را در بحث تعارض نقل نکردند، در بحث حجیت چرا، می گفتند آیه گفته خبر عدل حجت است، اما در بحث تعارض که دو تا خبر باشند هر دو عادل باشند هیچ نکته ای نه از قرآن ذکر کردند نه از سنت پیغمبر که اگر هر دو خبر راویش عدل باشند چکار بکنیم؟ پس آن چه که اهل سنت در بحث تعارض دارند منحصر است در عقل به معنای جامعش و لذا عرض کردم هشتاد تا، نود تا، صد تا مرجحات ذکر کردند، اکثر عددا، اقل عددا، اعدل باشد، افقه باشد، اوثق باشد، إلی آخره ما شا الله، شواهد فراوانی لکن این شواهد تماما به حکم عقل به معنای جامعش است، اما به عنوان تعبد ندارند، روشن شد چی می خواهم عرض کنم؟ به عنوان تعبد و این که شارع مقدس در بحث تعارض مستقیما دخول کرده و وارد شده و راه نشان داده، بله صحابه بودند فیما بعد علما بودند، تابعین بودند، فقها بودند، این ها بودند اما این که خود پیغمبر یا آیات مبارکه، نمی دانم این مطلب را خوب دقت کردید؟ این وارد بحث تعارض بشوند نداریم، این دید را اول داشته باشیم و کذلک بحث تزاحم، نه در تزاحم این ها چیزی نقل کردند و نه در تعارض چیزی نقل کردند، روشن شد چی می خواهم عرض کنم؟

پرسش: استاد مثل ما بین تعارض و تزاحم فرق می گذارند؟

آیت الله مددی: نه آن ها تزاحم را به همین راهی که من عرض کردم اطلاقش را، در اطلاقش گیر دارند، آن وقت این ها را با هم مقایسه می کنند دو تا دلیل را به جهات مختلف، البته چون عامه بیشتر روی فقه مقاصد و ملاکات رفتند حالا آقاضیا تعبیر به اغراض کرد آن ها روی ملاکات خیلی کار می کنند، چون به فقه ملاکات

پرسش: تزاحم هم

آیت الله مددی: آهان، تزاحم هم روی ملاکات حلش می کنند اما تعارض را روی ملاکات حل نمی کنند چون بحث حجیت تبعیدی است، آن جا حکم ثابت است این جا بحث اصل این است که حکم هست یا نه، این جا دیگه روی ملاکات خیلی نرفتند مگر همان فضا سازی مثلاً یک خبری مطابق با قیاس باشد یا استحسان باشد، و إلا به طور طبیعی خوب دقت بکنید فرقشان این است در باب تعارض خیلی روی ملاکات نرفتند چون در باب تعارض کلام در حجیت است، این هم عدل است آن هم عدل است، این هم ضابط است آن هم ضابط است، این هم شاذ نیست آن هم شاذ نیست، این طوری حساب می کردند.

پس از چه راه باید برویم؟ به قول مرحوم آقاضیا از راه اغراض، آن ها از راه ملاکات، البته عده ایشان هم از راه ادله، نظر به ادله، این هم هست توش، دیگه عرض کردم این از آن جایی است که در تاریخ اسلامی خیلی تاثیرگذار است، روشن شد؟ اما اگر در بحث تعارض بود طبیعتاً چون تعارض قوامش به حجیت است حجیت هم یعنی ظاهر، طبیعتاً می آمدند ببینند کدام یکی اقوی حجة است، این طوری حساب می کردند نه ملاکات و این ها، ملاکات بعد از فرض ثبوت حکم بود، در بحث تعارض اصل ثبوت حکم بود که اصلاً این حکم هست یا نه؟ این خبر را قبول بکنیم یا آن خبر را قبول کنیم، روشن شد؟ این هم راجع به این قسمت جناب عامه.

و لذا مبانی مختلف را در طول تاریخ داشتند، هنوز هم دارند، چون در آن جا وحی دخالت نکرده، دقت کردید چی شد؟ وحی در اصل حجیت دخالت کرده بود، گفت این خبر عدل است این هم خبر عدل است، یک چیزی هم بهش اضافه کردند گفتند این شاذ، این هم سه نفر نقل کرده آن هم سه نفر نقل کرده، پس نه این شاذ است نه آن شاذ است، این هم ثقات اند آفتی ندارد، نه سندش، چون به اصطلاح معلول را گاهی به سند زدند که حدیثی که علت دارد، مرض دارد، بیماری دارد، آفت دارد، آفت را گاهی به سند زدند گاهی به متن

زدند و گاهی هم به هر دو زدند، اصطلاحشان این جوری است، معلول سندا متنا هر دو، به لحاظ هر دو معلول باشد یعنی بیمار باشد، آفت زده باشد، حالا این حدیث به لحاظ بیماری هم بیماری ندارد، شذوذ هم ندارد، عدل و ضابط هم نقل کرده، این تصویر می شود و دارند، زیاد دارند تعارض لکن چه کار باید کرد این را دیگه از وحی نگرفتند، یکی از مبانی ای که طبیعتا روی حجیت خیلی برای حجیت ارزش قائل بودند که عده ایشان هم قائل هستند الجمع مهما ممکن، تعارض را از این راه بر می داشتند، این حدیث را حمل به یک معنا بکنند، آن یکی را حمل به یک معنا بکنند، بالاخره جمع و جورش بکنند، یک کاریش بکنند با همدیگه کنار بیایند، الجمع مهما ممکن این کتاب ابن قتیبه را اگر دیده باشد، یک جلد هم هست، کوچک است، خیلی بزرگ نیست، اسمش هست تاویل مختلف الحدیث، این تاویل جمع است، این سعی کرده اختلاف را بیشتر از، مثل مبنای شیخ، ایشان تقریبا دویست سال قبل از شیخ است، ایشان مبنای شیخ را که شیخ طوسی دارد، بعد توضیح دادم ان شا الله بعد عرض می کنم مبانی اصحاب را، این مبنا سابقه دارد حتی قاضی نعمان آن هم جمع اینجوری می کند، تعارض را به مهما ممکن حلش می کند، در این رساله ایضاحش واضح است هدفش این بود، علی ای حال این راجع به قسمت اول

اما این تعارض در شیعه: این در شیعه مشکل داشته، انصافا مشکل داشته، عده ای قائل بودند که این ها دیگه مثلا فرض کنید ما معیار داریم، همین بیشترین معیار هم موافقت کتاب و سنت، یعنی این موافقت کتاب و سنت هم در حجیت مطرح شد هم در تعارض مطرح شد، دو جا مطرح است، این موافقت کتاب و سنت و مخالفت عامه هم در اصل حجیت مطرح شد مثلا در روایت عبید ابن زراره ما سمعت منی ما یشبه قول الناس فیہ التقیة، این تعارض نیست، حدیث واحدی هم هست، یک کلامی را اگر از من شنیدید که توش همچین افکار و زیربناهای تفکر عامه است این فیہ التقیة، این مال تعارض نیست، در تعارض هم آمده، خوب دقت کردید؟ لذا این که باید چکارش کرد آیا این در مقام تعارض و حل تعارض است یا این ها در مقام حجة و لا حجة اند اصلا؟ اصلا امام نظرش این است که کاری به تعارض هم ندارد، کلامی که زیربناهای فکریش عامه باشد معارضنا، این مطلب را من باید بعدها توضیح بدهم، الان اجمال عرض کردم چون این خیلی ظرافت دارد بگذارید تا بعد توضیحاتش را عرض بکنم.

پس در بحث تعارض و تقریبا می شود گفت مهم ترین روایتش همین روایت عمر ابن حنظله است و توضیحات را عرض کردم که پیش قدمای اصحاب اصلا این مطرح نشده یعنی شیخ طوسی که بحث تعارض را دارد اصلا حدیث عمر ابن حنظله را نیاورده، اصلا نیاورده، این تقریبا از قرن هفتم یعنی اشاره ای به این روایت، البته در این جا نشده، در کتب اصحاب ما آمده، اصحاب ما از زمانی که قائل به حجیت تعبیدی شدند مثل خبر عدل که علامه گفت این ها یواش یواش متعرض شدند که دو تا خبر عدل را چکار بکنیم؟ این ها به فکرشان این رسید که این روایت عمر ابن حنظله متعرض بحث تعارض به عنوان وحی، مستقیما وحی دخالت کرده لذا معروف شد به مرجحات چون دیدید هم که مرجحات اهل سنت خیلی زیاد است، هشتاد تا صد تا، این ها اسمش شد مرجحات منصوصه در مقابل آن ها که غیر منصوص اند، آیا از روایت فقط مرجح منصوصه در می آید یا نه؟ اما عرض کردیم محقق رحمه الله یا در همین معارج چون چند سال قبل، ده دوازده سال قبل، یا در بحث فقهش است، اشاره می کند به روایت عمر ابن حنظله می گوید استنادا إلی رواية ضعیفة، روایت را قبول نمی کند، این که حالا مشهور است مقبوله است، در بحث تعارض هم مرحوم صاحب معالم اگر دیده باشید می گوید استنادا إلی رواية ضعیفة، ایشان هم قبول نمی کند، این که می گویند این حدیث تلقی به قبول شده بله قسمت هایش مشایخ ثلاثه آوردند اما این که بعد ها به این مضمون ترجیح، این مقبول بشود نیست اصلا، اصلا در کلمات اصحاب ما نیست بالفعل نیست، البته بعد از آمدن اخباری ها و بعد مخصوصا اصولی ها این حدیث زیاد مطرح شد چون هم قائل به حجیت خبر شدند و این حل می کرد، آن وقت بحثی که بعد ها آمد که ترجیح، روایت را هم حمل بر ترجیح کردند و بعد از حمل بر ترجیح اولاً متعرض مرجحات، خیلی فروع بر این روایت مترتب کردند، مرجحات غیر منصوصه، ترتیب این مرجحات، این پنج تا، چهار تا پنج تایی که در این روایت آمده ترتیبش چیست؟ بعد از مرجحات فارجه که الان گفتیم معنایش تسلیم است یا معنایش توقف و احتیاط است إلی آخره که ان شا الله عرض می کنیم.

در این جا هم پس یک مبنا اجمالا در اصحاب ما پیدا شد در عامه نیست، خوب دقت بکنید، یک مبنا پیدا شد که ما از وحی مستقیما در این مسئله دخالت کردند امام صادق، در بحث تعارض مستقیما دخالت شده و راه نشان داده شده، این می شود تعبد، یک عده هم

تمام این ادله را مناقشه کردند نتیجه اش این شده که در این مسئله امام صلوات الله و سلامه علیه کار خاصی نکردند، این جا هم واگذار شده مثل اصل حجیت به آن عقل به معنای جامع یعنی ما باید با شواهد برگردیم یک خبر را قبول بکنیم یا قبول نکنیم، و اصولا معنای ترجیح هم ندارد، یکیش حجت است و یکی لا حجت، بحث ترجیح هم مطرح نیست. البته در مرجحاتی که اصحاب به عنوان مرجح آوردند اصلا مرجح هم هست یا نه از قدمای اصحاب صدوق احديث را قبول کرده و شاید یک نکته ای که در باب تزاحم آمده، در باب تزاحم آن چه که الان رسماً به عنوان نکته اصولی غیر از موردی آمده فریضه و سنت است، این موردش در تزاحم است و این معنایش این است که می خواهد شرح شریعت داده بشود، هر جا حکمی جز فرائض بود این اطلاق دارد اما سنت اطلاق ندارد، سنت تا جایی است که به فریضه برسد، به فریضه رسید دیگه اطلاق ندارد، عرض کردم در روایت دارد که غسل جنابت و میت، امام می فرماید که غسل جنابت بکند لأن غسل الجنابة فریضة، پس دلیل غسل جنابت اطلاق دارد، دلیل غسل میت این اطلاق ندارد، آب را صرف یعنی با آب میت را نشورد و بگوید جنب برو تیمم بکند، ظاهر حدیث مبارک این است که جنب با این آب غسل بکند و میت را تیمم بدهند، این را ان شاء الله فردا تکمیل نهایش را عرض می کنم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين